

شرق

کوجهای در بافت فرسوده منطقه ۹ شهرداری تهران محله هاشمی که با گل و گلدان‌های رنگی تزئین شده است. / عکس: اصغر خسمه، ایرنا



تجربه ما

ما خود را برتر از افغان‌ها می‌دانیم؟

سیامک زندرضوی . جامعه‌شناس

در مورد افغانستانی‌های ساکن در ایران ابتدا باید بستری را که امکان حضور آنها را ایجاد می‌کند، بررسی کنیم؛ باید بفهمیم این گروه از مهاجران در چه بستری در اینجا حاضر می‌شوند. با روشن شدن این مسودر می‌توانیم به برخورد شهروندان با این مسئله هم توجه کنیم. ما با افغانستان مرز و زبان مشترک داریم. این مسئله کمک کرده تا به‌لحاظ تاریخی آنها از گذشته به ایران در رفت‌وآمد باشند. این رفت‌وآمدها از دهه ۵۰ شمسی منظم‌تر شد و بعد از اتفاقاتی که در افغانستان رخ داد، شدت پیدا کرد. در کشور افغانستان به اکثریت جمعیت این کشور نسبت به ایران به‌لحاظ تاریخی سطح معیشت پایین‌تری تحمیل شده است. برای همین به عنوان مهاجر آماده هستند که با دستمزدهای پایین‌تر هر شغل سخت و خطرناکی را بپذیرند؛ در نتیجه صاحبان سرمایه در کشور ما، چه در بخش دولتی و چه در بخش خصوصی و خصولتی و حتی شهرداری‌ها در طول ۴۰ سال اخیر از این نیروی کار ارزان و مطیع دامن‌ا بهره می‌برند. این بهره‌بردن شکل کاملا ساختارمندی دارد.

این مسئله در دو بخش قابل بررسی است؛ آنهایی که در فضای کاری قانونی و رسمی مشغول‌اند و اصطلاحاً دارای کارت اقامت و مجوز اشتغال هستند که البته درصد خیلی کوچکی از جمعیت افغانستانی‌های مقیم ایران را تشکیل می‌دهند. اکثریت قریب‌به‌اتفاق این جمعیت در بازار سیاه مشغول به کارند؛ کار افغانستانی‌ها در ایران نیز در همه دولت‌ها به‌عنوان یک رانت در اختیار صاحبان سرمایه قرار گرفته است. دولتی، خصوصی، خصولتی و صاحبان سرمایه کوچک و بزرگ از این رانت استفاده کرده‌اند. استفاده از این رانت چنان گسترده است که از بزرگ‌ترین شرکت‌ها تا حتی

شهروندی که می‌خواهد خانه خودش را تعمیر کند هم این فرصت برایش فراهم شده تا از این نیروی کار بهره برد. در نتیجه وقتی در جامعه‌ای در قرن ۲۱، در سکوت عده‌ای از چنین رانتی، به قیمت فقر و فلاکت جمعیتی چند میلیونی در یک بستر تاریخی بهره‌برداری می‌کنند، طبیعی است که شهروندان معمولی آنها را با خودتان برابر فرض نکنید. این امر حاصل برخورد سیستماتیک ساختارهای دولتی است که حقوق مهاجران را معلق کرده و این اجازه را به شهروندان دادند که از آنها با مزد کم بهره‌گشی و مانند یک رانت از نیروی کار آنان سوءاستفاده کنند.

اما این رانت برای گروه دیگری منافع ویژه‌ای دارد؛

به این معنی که کسی از کشور افغانستان نخواهد

به یک مرکز اشتغال در داخل ایران دسترسی پیدا

کند باید سفری دشوار و غیرقانونی انجام دهد؛

سفری که چیزی بین پنج تا هشت میلیون تومان



سایه کرونا

وسواس در محل کار

کارها به شکل دورکاری مدیریت شوند. مأموریت‌ها و سفرهای کاری غیرضروری لغو شوند. از ارباب رجوع خواسته شود وسایل خود را روی میز کارنمندان نگذارد. در صورت ردوبدل کردن مدارک، پوشه، خودکار یا هر وسیله دیگری حتما از دستکش استفاده شود و شست‌وشوی دست‌ها فراموش نشود. جهت جلوگیری از تجمع ارباب‌رجوع، توصیه می‌شود از سیستم نوبت‌دهی استفاده شود و افراد برحسب نوبت و یکی‌یکی وارد اتاق اداری شوند و در خارج از اتاق نیز فاصله فیزیکی را رعایت کنند.

ضدعفونی: میز، تلفن‌ها، موبایل‌ها، صفحه‌کلید، موس و پد موس و سایر اجزای کامپیوترها، دستگیره‌های درها، کشوها و قفسه‌ها و دسته‌های صندلی‌ها باید مرتباً ضدعفونی شوند. همچنین فضای کار به تهویه مناسب نیاز دارد. سرویس‌های بهداشتی بیشتر از گذشته به نظافت و ضدعفونی احتیاج دارند.

وسایل بهداشتی: وجود صابون و مواد



عبدالرحمن نجل‌رحیم

مغز پزوه

در جریان همه‌گیری جهانی ویروس کرونا، شاهد بودیم که چگونه در هنگام بحران سلامت حادث از مداخله بشری در اکوسیستم محیط زیست، نظام سرمایه‌داری حاکم در همه کشورهای جهان، سیاست‌های تعیین‌کننده خود را پشت نقاب ظاهرا معقول تابعیت از علوم خنثی و بی‌طرف علوم طبیعی اعمال کرده است. بدیهی است که تداوم این سیاست در هنگام بحران، شکاف بین فقیر و غنی را نه‌تنها کمتر، بلکه بیشتر کرده و گسترش بی‌عدالتی و نابرابری را در همه عرصه‌های اجتماعی دامن زده است. آثار این نوع سیاست‌ها را می‌توان در همه کشورهای مرکزی و حاشیه‌ای به اشکال مختلف شاهد بود. باید اذعان کرد که در کشورهای پیشرفته غربی، به علت رواداری سازوکارهای تحلیلی و انتقادی، دسترسی به منابع در جهت کندوکاو علمی واقعی غیرممکن نیست، اما در کشورهای پیرامونی اغلب سیاست ممانعت‌جویانه و پیشگیرانه‌ای برای ریشه‌یابی مظالم و فسادهای اجتماعی وجود دارد که آینده را تیره‌وتارتر می‌کند. باید کوشش شود تا افق‌های نقد و بررسی به‌سوی جوامع بسته و پنهان‌کاری مانده جامعه خودمان باز شود، در ضمن باید نشان داد که ما نیز به‌عنوان انسان قرن بیست‌ویکمی پساکرونایی، به جامعه جهانی تعلق داریم و در نظام سرمایه‌داری زندگی می‌کنیم و باید در ادراک و فهم مسائل جهانی و تاریخی، فعال، صاحب‌نظر و مسئول باشیم. اگر مسائل نژادی به‌علت شرایط بحرانی پساکرونایی در آمریکا به شکل حادی به خبر روز تبدیل شده است، فکر نکنیم که مسئله ما نیست. اتفاقات اخیر که موجب شورش و تظاهرات سیاهان در آمریکا و تمام دنیا شده است، ریشه در تاریخ دارد. موضوع تجارت بردگان سیاه ازسوی سفیدپوستان، به‌عنوان نژاد پرست و خالی از توان فکرکردن، به آغاز دوران سرمایه‌داری برمی‌گردد، از همان هنگام که سیاهان به‌عنوان کالا و نیروی کار ارزان، چون حیوان خرید و فروش می‌شدند. در همین دوران است که نژادپرستی علمی پا می‌گیرد و تا پایان جنگ جهانی

ادراک و تولید معنا و معرفت جمعی می‌اندیشید. اما جالب‌ترین چهره در میان پدیدارشناسان اگزستانسیالیست، فرانتس قانون (۱۹۲۵-۱۹۶۱) متولد مستعمره مارتینیک فرانسه است که در لیون درس روان‌پزشکی خوانده است. او در کتاب «پوست سیاه، صورتک‌های سفید» (۱۹۵۲)، نژاد را محصول روابط برتری‌جویانه جامعه طبقاتی می‌داند. او با سارتر اختلاف‌نظر دارد و به‌عنوان یک سیاه‌پوست، خود را از دیدگاه یک سفیدپوست معتقد به برتری نژادی، ایژه‌ای (شئی منفعل) در میان ایژه‌های دیگر احساس می‌کند که به‌عنوان انسان نمی‌تواند از خود عاملیت و فاعلیتی نشان دهد. او می‌گوید در این جایگاه، فقط می‌تواند در منظر سوم‌شخص یک سفیدپوست ظاهر شود و به فرمان‌ها، قوانین و هنجارهای او به جنبش ابزاری واداشته شود.

لونیس گوردون، پدیدارشناس پسااستعماری آفریقا و اگزستانسیالیست سیاه‌پوست معاصر در آمریکا، ادامه‌دهنده راه قانون است. به‌نظر او باور نژادپرستانه است که نژاد و نابرابری نژادی را به امری واقعی و طبیعی تبدیل کرده است؛ به عبارتی سیاه‌بودن خود مبدأ به مسئله‌ای در برابر فهم مسئله سیاهان شده است. به‌نظر او در این جهان برتری‌جویانه و تبعیض‌آمیز سفیدپوستان، بدن سیاه، شکلی از عدم حضور و ندیده‌شدن است. مسئله‌ای که مطرح می‌کند این است که اگر بدن سیاه به‌عنوان تولیدکننده معنا از طرف دیگری (سفیدپوست) دیده نشود، رابطه بنافردی برای شکل‌گیری آگاهی و رسیدن به مفاهیم عقلانی شکل نمی‌گیرد. در چنین دنیای برتری‌جویانه نژادی است که براساس پیش‌فرض‌هایی، علم نژادپرستانه‌ای ساخته می‌شود تا نژاد را به امری واقعی و طبیعی درآورد و مانع تفاهم مشترک با رنگین‌پوستان شود. جالب اینجاست علمی که خود را زاده جبری طبیعی و رها از ارزش‌های علوم انسانی و مشاهده‌گر بی‌طرف می‌داند و به قول فوکو، مقایسه می‌کند، نظم می‌دهد و اندازه‌گیری می‌کند، در عمل و تجربه تاریخی، جان‌بند و سازنده برتری‌جویی و نابرابری اجتماعی می‌شود. به همین دلیل است که علم مغزی‌پژوهی اجتماعی- انتقادی امروز در کنار پدیدارشناسی قرار می‌گیرد تا در ساختن دنیای انسانی‌تر برای پیوندادن بین علوم طبیعی و انسانی شرکت داشته باشد.

زیر پوست شهر

وقتی خانه ناامن است



نیا اله عشقی‌ثانی

عضو شبکه ملی حامی ایتمان

به گزارش مورخ دهم خرداد خبرنگار روزنامه «شرق»، مدتی قبل مددکار اجتماعی مرکز نگهداری معلولان ذهنی گزارش داده است که دختر نوجوانی که برای چند روز از مرکز نگهداری به خانه پدری‌اش رفته بود تا با خانواده‌اش دیدار کند، مورد اذیت و آزار بستگان مرد خانواده‌اش قرار گرفته و زمانی هم که تصمیم می‌گیرد به مرکز نگهداری بازگردد، مانع بازگشت او می‌شوند تا بیشتر به او تعرض کنند. پیرو گزارش مددکار اجتماعی، براساس شکایت مسئولان مرکز نگهداری، مراجع قضائی و پزشکی قانونی، به این پرونده ورود پیدا می‌کنند و وقوع این جنایت هولناک تأیید می‌شود و متعرضان و متهاجمان تحت تعقیب قضائی قرار می‌گیرند. برابر نظر پزشکی قانونی آثار تعرض و اذیت و آزار جسمی، روحی و روانی بر بدن این دختر معلول ذهنی مشهود است. این حادثه به دلیل نوجوانی دختر و معلولیت ذهنی و ناتوانی برای دفاع از خود متأسفانه بسیار درناک و تأثیربرانگیز است و انتظار می‌رود مقامات قضائی نیز با شدت و قاطعیت با این جرم و جنایت خانوادگی برخورد کنند و مسببان این حادثه تلخ را به اشد مجازات خود برسانند تا درس عبرتی برای نامردمانی باشد که در مواجهه با انسان‌های ناتوانی که قدرت دفاع از خود ندارند، این‌همه خباثت بروز دهند و دست به رفتارهای غیرانسانی زنند. درعین‌حال باید سیاست‌گذار کارمندان خدم مردم‌راکز نگهداری معلولان ذهنی باشیم که سخت‌ترین مسئولیت‌ها یعنی مراقبت از کودکان معلول ذهنی را برعهده دارند. بررسی اولیه این حادثه تلخ و نفرت‌انگیز چند پیام و هشدار درس‌آموز به ما می‌دهد.

اول آن‌که در امن‌ترین مکان زندگی یعنی خانه پدری، دختر معلول نوجوان مورد هجوم و آسیب جسمی، روحی و روانی به دست نزدیک‌ترین مردان خویشاوند خودش واقع می‌شود. اینجاست که موضوع صلاحیت‌های والدین و خانواده افراد معلول باید به دقت مورد مذاقه قرار گیرد و کودکان این‌چنینی به‌آسانی تحویل محیط‌های ناامن فاقد شرایط لازم نشوند.

دوم: متأسفانه خانواده این نوجوان معلول که دست‌کم از سوی دختر دیگرشان متوجه این جنایت تلخ و تأسف‌بار شده بودند، هیچ‌گونه مکس‌العملی از خودشان نشان نمی‌دهند، شکایتی نمی‌کنند، از حقوق طبیعی و قانونی فرزندشان دفاع نمی‌کنند و دخترشان را به مرکز نگهداری برمی‌گردانند. این بی‌عملی خانواده درباره چنین رفتاری بسیار شرم‌آور و سؤال‌برانگیز است.

سوم: سیاست‌گذار باشیم از مددکار اجتماعی مرکز نگهداری معلولان ذهنی که به وظیفه شرعی، قانونی و انسانی خود عمل کرده و هنگامی که متوجه حالت نامتعادل روحی و روانی این دختر نوجوان معلول می‌شود، با کنکاش و دقت نظر کافی وقوع آزار و اذیت به دست بستگان مرد به این دختر را کشف کرده و آن را به مقامات مسئول در مرکز نگهداری بهزیستی گزارش می‌دهد. نکته یابانی آن‌که انتظار می‌رود متولیان و خبرگان مباحث اجتماعی و بهداشت روانی و حقوق دانان به این موضوع ورود کنند و به این حادثه تلخ بپردازند و بررسی می‌کنند که بر سر این انسان‌ها چه آمده است؟ چگونه خود را راقع و راضی می‌کنند از دختر نوجوان معلول می‌شود، با کنکاش و شکنجه و اذیت و آزار کنند و هنوز خود را انسان بدانند؟!

متخصصان، بررسی و کندوکاو کنند که چگونه ممکن است خانواده‌ای تا این میزان درباره دفاع از فرزند خود غفلت بورزد و بی‌تفاوت از آن‌همه آزار فرزندشان بگذرد؟ و چه کنیم تا جامعه ما در آینده شاهد چنین حوادثی نباشد و این قبیل فجایع تکرار نشود؟

قصه‌های شهر

نخبگان دزد



گیتی صفزراده

زبان فارسی بازی‌های زبانی زیادی دارد؛ برای مثال همین تبری که برای مطلب انتخاب کرده‌ام می‌تواند به‌عنوان نخبگانی که دزد هستند یا کسانی که نخبه می‌دزدند تعبیر شود. اما خود کلمه نخبه هم اینجا ذهن ما را قلقلک می‌دهد. نخبه به معنی فرد برگزیده و باهوش است و در باور عمومی جامعه معنایی مثبت دارد؛ مثلاً وقتی می‌خواهند از برگزیدگان دانش نام ببرند، می‌گویند نخبگان علمی. برای همین نشاندن کلمه‌ای با این بار مثبت در کنار کلمه دزد (که البته مرحوم ویکتور هوگو با خلق شخصیت ژان والژان ما را به تفکر عمیق درباره‌اش واداشت) یا حکایت از بی‌ذوقی می‌کند یا اینکه نگارنده تنش می‌خاریده که موضوعی را بیان کند.

اگر با این ماجرا آشنا باشیم که طبق روال مرسوم ۲۰۰ساله اخیر هرساله تعدادی از جوانان برای خواندن درسی به دانشگاهانی خارج از کشورشان می‌روند، پس با این روش مالوف هم آشناییم که آن دانشگاه‌ها برای پذیرش دانشجویان دو روش بیشتر ندارند: یا در آزمون ورودی ما امتیاز لازم را کسب کن یا پول درس خواندن در این دانشگاه را بده. البته دولت‌ها هم با توجه به اهمیت علم در این ماجرا بی‌کار نمی‌نشینند؛ یعنی یا با شناسایی نخبه‌های علمی کشورهای دیگر می‌گویند بیا پیش ما درس بخوان، خودمان پولش را هم می‌دهیم یا با شناسایی نخبه‌های خودشان می‌گویند بسرو آن دانشگاه خارجی علم‌اندوزی کن به حساب ما. درهرحال هرکدام از این روش‌ها که باشد، به نظر چیز غریبی نمی‌آید یا حداقل نیت‌ها روشن و عملکرد هم واضح است. در نهایت پس از طی دوره آموزشی ما با تعدادی نخبه علمی مواجه هستیم که حالا تصمیم بگیرد در یک دانشگاهی با پرداخت پول درس بخواند، تصمیم فردی خودش است و هیچ اشکالی هم ندارد. اما اگر سیستم آموزش عالی کشوری بگوید «ای فرزندان کشور من که می‌روید تا در فلان دانشگاه خارجی درس بخوانید و پول هم می‌خواهید بدهید و در آزمون ورودی هم شرکت می‌کنید، چون ظرفیت پذیرش دانشجوی خارجی آن دانشگاه محدود است، کن پول قلمبه‌ای این میان به ما بدهید تا شما را میان آن ظرفیت محدود جا بدهیم»؛ یعنی اینکه بعد از چندین سال فارغ‌التحصیلان علمی‌ای خواهیم داشت که بیشتر از نخبگان علمی، نخبگان دزدی خواهند بود، چون چنین روشی را از نهاد آموزش عالی پدانه خود یاد گرفته‌اند که با پول بیشتر می‌شود خود را حائز شرایطتر کرد و لاجرم همین سنت را در باقی زندگی به کار خواهند برد. این سنت حسنه البته در سیستم آموزش عالی داخلی هم در جریان است و همیشه دم کنکور عده‌ای هستند که دم گوش داوطلبان می‌گویند بگو صندلی قبولی کدام رشته را می‌خواهی تا بگویم چند و همه مراحل هم خیلی دقیق و درست انجام می‌شود.

واضح و مبهرن است که سیستم آموزش عالی این کار را آشکار و رسمی انجام نمی‌دهد، چون اگر حداقل به شکل آشکار بود توجیه می‌گردیم که می‌خواهد بخیه‌ای به بودجه زخمی آموزش بزند. نکته شیرینش اینجاست که این پول‌ها صرف دوستان و آشنایان واسطه‌ای می‌شود که از فرایند نخبه‌پوری، جیششان را پرور می‌کنند، درست همان‌طور که از پول‌های عجیب‌وغریب میلیونی که ما برای خرید خودروهای وطنی در طی این سال‌ها دادیم، آپشن تبدیل دستگیره هندلی به اتوماتیک نصیب ما شد و پول‌های میلیاردی نصیب خوارهان و برادران عزیزی که حبس با اعدامشان بیشتر آدم را متاثر می‌کند متنبه؛ چون می‌دانیم محصولات نخبگان دزدی که در سال‌های آتی به داخل جامعه خواهند آمد بیشتر از خودروهای بی‌کیفیت جسم و جان ما را خواهد گرفت.